



احمد عربانی
کارنویس
ahmadarabani@yahoo.com

تماشاخانه

لیک فوتبال، بدون تماشاگر آغاز شد



شهر ونگ

بازندگان واقعی!!

*** سعیده حسنی

به زور وادار به یادگیری اش می‌کنیم، معمولاً پیش خودش می‌گوید: «اون به درد خودت می‌خوره آخه حل معادلات دیفرانسیل جزئی در مختصات کروی با شرایط مرزی نوع سوم به چه درد من میخوره».

بنابر این سعی کنید حین یادگیری زبان لذت ببرید و با مغز خود مهربان باشید. لذت کلیدی‌ترین عنصر یادگیری است حالا اینکه چطور و چگونه این کار را می‌کنید، به ما و محققان ربطی ندارد، حريم خصوصی خودتان است و اختیارش را دارید. حال در کامنت‌ها بگویید از چه روش‌های مفرح ذاتی برای یادگیری زبان استفاده می‌کنید تا دوستان‌تان هم مطلع شوند. □

فحاشی، زبان آلمانی بیشتر به کار می‌آید ولی به شما قول می‌دهیم همین انگلیسی که زبان علم است، کارتان را راه می‌اندازد.

حال که به چربی یادگیری زبان پرداختیم، وقت آن است به چگونگی اش هم بپردازیم.

اگر از سیستم آموزشی مدارس دهه ۶۰، ۷۰ و ۸۰ بپرسیم «چگونه بیاموزیم؟»، احتمالاً می‌گویند «با زور». اما محققان امروزه این روش را رد می‌کنند و معتقدند قبل از اینکه مطالب را در مغز کسی فرو کنیم، حتماً باید قبلاًش مطلب مورد نظر را جذاب و مهم نشان دهیم. مغز ما در مواجهه با چیزهایی که برایش حیاتی یا جذاب نیستند و ما خودمان را

صمیمت خودمان را با افراد جامعه در مجاری افزایش دادیم اما کماکان سخت‌مان بود و رویمان نمی‌شد.

شاید از خودتان بپرسید آیا می‌شود روزی آزادانه و صمیمانه، حرف‌های رکیک بزنم؟ بله قطعاً. کافی است انگلیسی خود را تقویت کنید. آدم فقط در زبان مادری اش آن‌قدر مأخوذ به حیا و مودب است. بنده خودم بسیاری از واژگان فحشی فارسی را حتی نمی‌توانم در ذهنم مرور کنم، چه برسد به اینکه بخواهم به طرف مقابل بگویم ولی در انگلیسی چنان با قدرت احساساتم را بروز می‌دهم که عرق شرم بر پیشانی مرحوم شکسپیر می‌نشیند.

البته شاید برخی بگویند برای ابراز احساسات منفی و

شهرزیا

چطور استدلال کنیم؟

کمی بالا و پایین کرده و نظر خود را نسبت به او اعلام کنید؛ موفق باشید.

این روش تئوری خاصی ندارد و به تجربه اراجیف گفتن و هنر تفت دادن شما بستگی دارد. چیزی که اهمیت دارد این است که در این مرحله باید بدون وقفه حرف بزنید و تا جایی که امکان دارد، جملات بی‌سروته و بدون فعل و فاعل بسازید تا طرف مقابل خود را گیج کنید. استفاده از لغات تخصصی و خارجی می‌تواند باعث ترسیدن رقیب بحث شما شود و او را به عقب براند. پوزیتیوسم، متافیزیک، اپیستمولوژیک، اگزیستانسیالیسم، کاپیتالیسم و حتی اگر لازم شد، فمینیسم از مهم‌ترین عباراتی هستند که شما می‌توانید از آنها استفاده کنید. جمله‌بندی‌های ترکیبی با این لغت‌ها و استفاده از عبارت «من در این قضیه باتو هم‌دل نیستم» شما را مغز متفکر و فیلسوفی بی‌بدیل نشان خواهد داد.

در مرحله چهارم شما به خاطر انرژی زیادی که برای حرف زدن در قسمت قبل استفاده کرده‌اید، خسته‌اید. به این دلیل طرف مقابل شما شروع به حرف زدن می‌کند. پریدن بین حرف‌های او، خندیدن‌های الکی، شلوغ‌کاری، پرت کردن دمیایی، و رفتن الکی با گوشتی و... از جمله کارهایی است که در این مرحله می‌توانید انجام داده و برای شروع خطابه جدید خود نفس بگیرید.

مرحله پنجم و نهایی فحش دادن مجدد است. وقتی که همه مسیرهای استدلالی را رفته‌اید ولی طرف مقابل شما نمی‌خواهد قبول کند که حق با شماست، ناچارید مجدداً به او فحش بدهید. برای این کار احتیاج به آموزش خاصی ندارید. همان‌هایی که بلدید را با کمی بالا و پایین و پیچیده‌سازی، نظر خود را نسبت به او اعلام کنید. موفق باشید. □



حسام حیدری
طنزنویس

در زندگی همه ما پیش می‌آید که گاهی لازم است با کسانی بحث کنیم یا نظر خود را در چشم آنها فرو کنیم. امروز قصد داریم به صورت خلاصه شما را با روش‌های بحث منطقی آشنا کنیم.

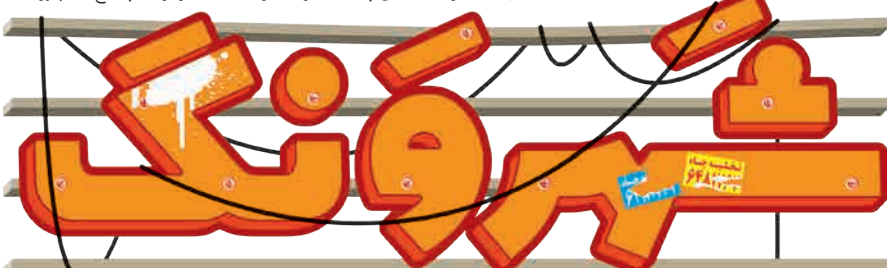
اولین قدم برای بیان استدلال این است که به فرد مقابل خود فحش بدهید. فحش از آنجایی که برای لحظاتی فرد را با خود عریان واقعی‌اش روبه‌رو می‌کند، خاصیتی شوک‌کننده دارد و برای شروع سخن بهترین روش است. به عنوان مثال شما می‌توانید استدلال خود را این‌طور شروع کنید: «تو که بی‌شعورتر از این حرف‌هایی ولی برای ثبت در تاریخ می‌گم که...»

در دومین مرحله شما باید مدعی خود را چندین بار و با عباراتی شبیه به «خیلی واضح که...»، «واقعاً بدیهی است که...»، «شکی در آن نیست که...» بیان کنید. دقت کنید که تکرار کردن مدعا با عبارت‌ها و جمله‌بندی‌های مختلف، بهترین روش برای اثبات آن است و مخاطب را عصبی و مستأصل می‌کند. توجه داشته باشید که در این جور مواقع، هدف از بحث کردن مطلقاً رسیدن به حقیقت نیست و فقط پیروزشدن و مالیدن پوزه دیگران بر خاک مهم است. پس واضح و مبهره است که حقیقت دقیقاً همان چیزی است که شما می‌گویید.

در سومین مرحله که مبحثی کاملاً حرفه‌ای و خلاقانه است، شما باید متناسب با نوع مدعی خود، همان‌هایی را که بلدید

پیراگفتم؛ به‌ماشد عرصه تنگ | توی دنیای پراز اندوه و جنگ
جزشکیبایی چه باشد راه‌کار؟ | خنده کرد و داد پاسخ: «شهر ونگ»

صفحه روزانه طنز و کارتون
*** شماره هزار و شصت و چهارم



اینستاگرام شهر ونگ: instagram.com/shahrvang1 | ایمیل شهر ونگ: shahrvang1@gmail.com

شهر ونگ

صفحه آخر

دوشنبه ۱۹ دی‌ماه ۱۳۹۹
سال هشتم شماره ۱۹۷۴

می‌توانید QRcode زیر را

با گوشی اسکن کنید



دفترچه خاطرات عمومی

من بودم و کلبه وحشت و
مرحوم فرهاد!



شهاب نیوی
طنزنویس

هفته گذشته با نحوه راه افتادنم و تلاش پدرم برای عوض کردنم با یک باکس نوشابه آشنا شدیم. این هفته به سراغ دوران شیرین کودکی‌ام می‌رویم.

بعد از اینکه متوجه شدم انسان می‌تواند از پاهایش هم برای حرکت کردن استفاده کند، دیگر یک‌جا بند نبودم. ولم که می‌کردند، از هر چیز راستی بالا می‌رفتم. خانواده ما هم که از همان اول در برهه حساس کنونی به سر می‌برد و پدر و مادرم مجبور بودند هر دو بروند سرکار.

البته پدرم تازه از سه- چهارسالگی من، کار کردن را به خریزند زیر لحاف ترجیح داد. هنوز هم بعد از گذشت این‌همه سال می‌گوید اگر کسی بهش یاد می‌داد که جای خوابیدن لااقل ورزش کند و پرتاب دستش را قوی کند، الان نصف تهران مال او بود.

چون مثل اینکه آن قدیم‌ها سنگ پرت می‌کردند و هرکس پرتاب دست بهتری داشت، صاحب ملک و زمین بیشتری می‌شد. خلاصه من از حدود سه‌سالگی به بعد مثل یک عقاب تنها زندگی می‌کردم. البته فرق اساسی من با عقاب در این بود که او بالای بلندترین قله منطقه و با جلال و شکوه زندگی می‌کند؛ اما من درحالی‌که یکی‌درمیان یادم می‌رفت، باید برای فضای حاجت به دستشویی بروم، خودم را خراب می‌کردم.

بعد از مدتی که این کارخوابی‌ها برایم عادت شد، سعی کردم این بحران را به فرصتی برای سرگرم شدن تبدیل کنم. برای همین بود که دست به کار خلق آثار نقاشی و مجسمه‌سازی روی دیوار شدم.

قیافه مادرم وقتی به خانه می‌آمد و در و دیوار را می‌دید، بسیار دیدنی بود. رد نقاشی‌های من تا وقتی ۲۴ سالم شد و آن خانه را برای همیشه ترک کردیم، هیچگاه به‌طور کامل از روی دیوار پاک نشد. البته تنها سرگرمی‌ام در این دوران تنهایی، نقاشی و مجسمه‌سازی نبود.

خیلی بازی‌ها با خودم می‌کردم، مثلاً روزی ۶ بار با خودم فوتبال بازی می‌کردم و درحالی که در سه- چهارسالگی هم‌قد و هیکلم از «به‌به‌تو» بزرگ‌تر بود، به روش او خوشحالی می‌کردم. فیلم و سریال هم زیاد نگاه می‌کردم. البته یک فیلم فقط توی خانه داشتیم که همان را همیشه نگاه می‌کردم. الان شاید فکر کنید آن یک فیلم، «بازم مدرسه‌ام دیر شد» یا «گلچین حمید شب خیر» یا ته‌تهش «سمندون» بود اما هیچ‌کدام اینها نبود. ما کلاً یک فیلم توی خانه داشتیم و آن «کلبه وحشت» بود. برای همین بود که من هنوزم که هنوز است برعکس باقی‌هم‌نسل‌هایم از این فانتزی‌ها ندارم که توی یک جنگل و در یک کلبه و کنار شومینه و همسرم زندگی کنم.

من خوب می‌دانم آخر و عاقبت رفتن به جنگل و کلبه و آتش چیست. البته بعد از مدتی برای اینکه روند فیلم دیدنم از یکنواختی دربیاید، قسمت‌های دو و سه این اثر ملیح و دلنشین را هم برابم آوردند. کنارش ضبط صوت خانه را هم برابم روشن می‌کردند. فکرش را بکنید که از طرفی آن موجود خبیث و بی‌وجدان دارد تک‌تک آدم‌های کلبه را می‌گشتد و می‌خورد، از این طرف هم مرحوم فرهاد مهرداد با تمام وجود فریاد می‌زند «داره از ابرسیاه خون می‌چکه...» حالا در چنین فضای رعب‌آوری که در یک سمت خانه کشت و کشتار و در سمت دیگر از ابر سیاه خون می‌چکه، کودکی من درحال سپری شدن بود. در هفته بعد با روند کودکی‌ام بعد از به دنیا آمدن خواهرم آشنا می‌شویید. □

آموزش زبان از راه دور

Motherflowers

اگر شما هم در خانواده‌ای بزرگ شده‌اید که کمترین مجازات استفاده نابجا از «تو» برای خطاب قرار دادن دیگران، قفل و قاشق داغ بود، حتماً می‌دانید استفاده از فحش برای بیان احساسات، اعدام با صندلی الکتریکی را در پی داشت. همین خانواده‌های مأخوذ به حیا باعث شدند ما بخش زیادی از واژگان فارسی را برای ابراز احساسات از دست بدهیم و احساسات‌مان بیان نشده در میانه راه گیر کرده و مشکلات بسیاری را در بزرگسالی ایجاد کند. هرچند وقتی بزرگ شدیم، با ورود به توییتر و اینستاگرام رویمان در روی هموطنان باز شد و

شهر فرنگ

علی درخشی *** کارنویس

